



ISSN:2588-7033



The Role of the Amirs of the Abu Dulafid Dynasty of Karaj-i Abu Dulaf in the Military Developments of Iraq al-Ajam (215–285 AH)

Mehdi Jiryaei*

^aAssistant Professor, Department of History Education, Farhangian University, Tehran, Iran

KEYWORDS

Abu Dulafid dynasty,
Karaj-i Abu Dulaf, Jibal,
Abbasid caliphs, military

Received: 04 December 2024;
Accepted: 20 June 2026

Article type: Research Paper
DOI: 10.22034/hsow.2026.2047465.1584

ABSTRACT

In the historical geography of Islamic-era Iran, the region of Iraq al-Ajam is recognized as one of the pivotal areas in Islamic developments. Karaj-i Abu Dulaf, a city founded in the late second century AH by Abu Dulaf—one of the military commanders of Harun al-Rashid—played a significant role in the military and political developments of this region as the administrative center of the Abu Dulafid dynasty. This city was recognized not only as an administrative and military hub but also as a center for cultural and social activities. Research indicates that the Amirs of Karaj-i Abu Dulaf were influential in shaping many of the region's military developments. The primary question of this study is: What role did the Amirs of Karaj-i Abu Dulaf play in the military developments of Iraq al-Ajam? Utilizing authoritative historical sources, this research investigates the conquest of Karaj and its associated wars during the Islamic era, analyzing the city's role in the military arena. According to surviving historical documents, the Abbasid caliphs and other rulers consistently recognized the strategic importance of this region. Consequently, this study employs a critical approach to examine the role of the Abu Dulafid Amirs in these military shifts, demonstrating how these rulers managed to influence political and military trajectories.

* Corresponding author.
E-mail address: m.jiryaei@cfu.ac.ir





نقش امیران خاندان ابودلفی کرج ابودلف در تحولات نظامی عراق عجم (۲۸۵-۲۱۵ ه.ق)

مهدی جیریائی الف*

الف استادیار، گروه آموزش تاریخ، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران، m.jiryaei@cfu.ac.ir

واژگان کلیدی	چکیده
<p>خاندان ابی دلف، کرج ابودلف، جبال، خلفای عباسی، نظامی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰ مقاله علمی پژوهشی</p>	<p>در جغرافیای تاریخی ایران در دوره اسلامی، منطقه عراق عجم به عنوان یکی از نواحی کلیدی در تحولات اسلامی شناخته می‌شود. کرج ابودلف، شهری که در اواخر قرن دوم هجری توسط ابودلف، یکی از سرداران هارون الرشید، تأسیس شد، به عنوان مرکز حکومتی خاندان ابودلف نقش مهمی در تحولات نظامی و سیاسی این منطقه ایفا کرد. این شهر نه تنها به عنوان یک مرکز اداری و نظامی، بلکه به عنوان کانونی برای فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی نیز شناخته می‌شود. تحقیقات نشان می‌دهد که امیران کرج ابودلف در شکل‌گیری بسیاری از تحولات نظامی منطقه عراق عجم تأثیرگذار بوده‌اند. سوال اصلی این پژوهش این است که امیران کرج ابودلف چه نقشی در تحولات نظامی این منطقه داشته‌اند؟ این پژوهش به بررسی وضعیت فتح کرج و جنگ‌های مرتبط با آن در دوران اسلامی می‌پردازد و با استفاده از منابع تاریخی معتبر، نقش این شهر را در عرصه نظامی تحلیل می‌کند. با توجه به اسناد تاریخی موجود، خلفای عباسی و دیگر حکام نیز همواره به اهمیت استراتژیک این منطقه توجه داشته‌اند. بنابراین، این پژوهش تلاش دارد تا با رویکردی انتقادی به بررسی نقش امیران کرج ابودلف در تحولات نظامی بپردازد و نشان دهد که چگونه این امیران توانسته‌اند بر روندهای سیاسی و نظامی تأثیرگذار باشند.</p>

مقدمه

کرج ابودلف شهری تاریخی و کهن است که در میانه اصفهان و همدان واقع شده و تقریباً با شهرهای «سلطان آباد» و «اراک» امروزی هم‌پوشانی دارد. این شهر در جنوب غرب شهرستان اراک قرار دارد و جغرافی دانان پیشین از چندین کرج دیگر نیز یاد کرده‌اند؛ اما به طور کلی، کرج ابودلف به عنوان کرج تاریخی مورد بحث قرار می‌گیرد. این شهر در دوره‌های مختلف تاریخی، نام‌های متفاوتی داشته است؛ از جمله بوئین کرج و کرهرود در دوره اسلامی و آستانه سهل بن علی در دوره صفوی. موقعیت جغرافیایی خاص این شهر، که در میان کوه‌های مرتفع و در مسیر ارتباطی غرب و جنوب غرب ایران قرار دارد، آن را به مکانی استراتژیک تبدیل کرده است. این ویژگی‌ها باعث شده تا کرج ابودلف در طول تاریخ مورد توجه قدرت‌های مختلف قرار گیرد و عرصه‌ای برای تاخت و تازهای نظامی نیز باشد. از آغاز قرن سوم هجری (۲۱۵-۲۸۵ ه.ق)، کرج ابودلف نقش مهمی در تاریخ سیاسی - نظامی منطقه عراق عجم ایفا کرد. این شهر به‌ویژه در زمان خلفای عباسی مورد توجه قرار گرفت و ابودلف قاسم بن عیسی عجلی، بنیان‌گذار آن، توانست حکومتی نیمه مستقل تحت سیادت خلافت عباسی تأسیس کند. این حکومت به مدت یک قرن در تحولات سیاسی اجتماعی ایالت عراق عجم تأثیرگذار بود. با قدرت‌یابی خاندان‌های ایرانی آل زیار و آل بویه، کرج ابودلف به مرکز حکمرانی «علی بویی» (عمادالدوله)

* نویسنده مسئول

تبدیل شد و نقش مهمی در انتقال حکومت از آل زیار به آل بویه ایفا کرد. اما تهاجمات پی‌درپی قدرت‌های نظامی موجب شد که این شهر با حمله مغول در قرن هفتم به طور کامل تخریب شود و نتواند شکوه پیشین خود را احیا نماید. این مقاله به بررسی تاریخ جنگ‌های عراق عجم (جبال) در ولایت کرج ابودلف می‌پردازد و تلاش می‌کند تا موقعیت نظامی این شهر را با تأکید بر نقش امیران آن روشن کند.

پیشینه پژوهش

هرچند هم اکنون در زمینه تاریخ اراک کتب و مقالات فراوانی نوشته شده است، تاریخ کرج و تأثیر امیران این منطقه بر تحولات نظامی موضوعی است که در پژوهش‌های تاریخی کمتر به آن پرداخته شده است. با این حال، منابع متعددی وجود دارند که به بررسی تاریخ این ناحیه از دوران باستان تا دوره قاجار می‌پردازند. در ادامه، به برخی از آثار مهم مرتبط با این موضوع اشاره می‌شود:

۱. کتاب دو جلدی «تاریخ اراک» تألیف ابراهیم دهگان تاریخ منطقه اراک از دوران باستان تا دوره قاجار را بررسی می‌کند. ابراهیم دهگان به عنوان یکی از مشاهیر شهر اراک شناخته می‌شود و با دقت به جزئیات تاریخی و جغرافیایی، تحولات اجتماعی و فرهنگی این منطقه را مستند کرده است. او با استفاده از منابع معتبر تاریخی و شواهد محلی، نقش اراک را در تحولات سیاسی و نظامی ایران تحلیل کرده و به بررسی روابط آن با دیگر مناطق، از جمله عراق عجم پرداخته است.

۲. کتاب «تاریخ عراق» اثر رضا وکیلی تبریزی به تحلیل تاریخ سیاسی و اجتماعی عراق از آغاز تا دوره معاصر می‌پردازد. نویسنده در این کتاب تحولات نظامی، فرهنگی و اقتصادی عراق و تأثیرات خاندان‌های مختلف بر این تحولات را بررسی کرده است.

۳. تاریخ اجتماعی اراک اثر مرتضی ذبیحی:

این کتاب به بررسی ابعاد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منطقه اراک اختصاص دارد. مرتضی ذبیحی با تحلیل ساختار اجتماعی این منطقه، به تأثیرات فرهنگی و مذهبی آن بر تحولات نظامی پرداخته است. او همچنین نقش خاندان‌های محلی را در شکل‌گیری هویت اجتماعی اراک مورد بررسی قرار داده و ارتباط آن با تحولات بزرگتر تاریخی را تحلیل کرده است.

۴. کتاب «شهر باستانی آستانه» اثر حجت‌الله عباسی نیز اطلاعات مفیدی از مباحث جغرافیایی، مذهبی و فرهنگی شهر آستانه شازند ارائه می‌دهد. عباسی در این اثر تاریخچه آستانه و نقش آن در تحولات نظامی و سیاسی منطقه و تأثیرات مذهبی و فرهنگی این شهر بر ساکنان آن اشاره کرده و نشان می‌دهد که چگونه آستانه به عنوان یک کانون مهم در تحولات نظامی عراق عجم عمل کرده است.

۱. موقعیت استراتژیک کرج ابودلف

کرج ابودلف در ناحیه عراق عجم (بلاد جبال) از اقلیم چهارم قرار داشت و پس از جدا شدن از اصفهان، اهمیت بیشتری یافت در زمان خلافت معتصم عباسی، آل عجل کرج را به مرکز حکمرانی خود تبدیل کردند و این شهر به دلیل اختلافات مالیاتی، به صورت مستقل اداره می‌شد. قرار گرفتن در مسیرهای تجاری و نظامی که مناطق غربی و جنوب غربی ایران را به مرکز کشور متصل می‌کرد و احاطه توسط رشته‌کوه‌ها، آن را به گذرگاهی امن برای جابه‌جایی نظامی و بازرگانی تبدیل کرده بود و چند رستاق از همدان و چهار رستاق از اصفهان (فائقین علیا و سفلی، بربود (بروجد) ضمیمه آن گردید (اصفهانی، ۱۳۰۴: ۱۷ و ۸) و چاپلق و سیلاخور و فریدن تیول آن شد (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۵۶).

در وصف کرج گفته شده: «کرج، همان منزل‌های ابودلف عیسی بن ادريس بن معقل بن شیخ بن عمر عجلی است و در دوران

عجم‌ها، شهر مشهوری نبود و در شمار آبادی‌های بزرگ روستایی از استان اصفهان به نام فائق قرار داشته و از آنجا تا شهر اصفهان، شصت فرسخ فاصله است، پس فرود آمدند و دژها و قصرها ساختند و قصرهای آن، به ابودلف و برادران و خاندانش نسبت داده می‌شود» (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۴۰ - ۳۹).

در نیمه اول سده چهارم، اصطخری توصیف دقیقی‌تری از «کرج» نموده است: «شهری پراکنده باشد و بهم پیوستگی شهرها را ندارد و این معروف به کرج ابودلف است که نشیمن او و فرزندان او بوده تا آنکه روزگارشان (۲۸۵ هجری) به سر رسید» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۵). در روایتی دیگر آمده است: «کرج، شهر بزرگی است و بیشترین ویران است و لشکرگاه ابودلف کرجی اندر وی بود» (بی‌نا، حدود العالم: ۱۴۰).

مقدسی مؤلف کتاب «احسن التقاسیم» شهر کرج را این‌گونه توصیف می‌کند: «کرج شهری است در بلندی با ساختمان‌های دور از هم با یک جامع، آبش خنک است و پاکیزه‌تر از آن بنایی بوده چشمه‌ها نودان‌ها نهاده‌اند که از آن‌ها مانند شهرهای عراق، آب فرو ریزد و به چند شاخه می‌شود» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۸۸/۲).

شایان ذکر است شهر کرج از نیمه دوم قرن ششم به کره‌رو تغییر نام یافته است و در سال ۹۰۸ ه.ق، شاه اسماعیل صفوی، سلطان مراد بایندری را که از مدعیان حکومت در منطقه بود شکست داد؛ و دستور داد آستانه امامزاده سهل بن علی را به دقت تعمیر کنند و برای آن گنبد و بارگاهی بزرگ بسازند و از آن تاریخ به بعد شهر کرج را تا به امروز آستانه می‌نامند (محتاط، ۱۳۶۸: ۲۸). از جمله مأخذ مهم که شهر کرج را توصیف نموده است، کتاب «مقامات حریری» است که می‌نویسد: «حرث بن همام گفت، زمستانی را در کرج برای گرفتن دین و بخشودن دانش وارد گردیدم. چه کنم مبتلا شدم به سرمای شدید زمستان که مرا خانه‌نشین کرد، شدت مصیبت سرما مرا از خود بی‌خود کرده بود قدرت آمدن از کلبه تاریک را در خود نمی‌دیدم، توانایی افروختن آتشی را نداشتم و خانه نشین گردیده بودم، قدم از خانه بیرون نمی‌گذاشتم مگر برای رفع حاجات ضروری و اقامه جماعت واجب عینی که پیوسته حافظ آن بوده و از ادای آن غفلت نمی‌کردم» (حریری، ۱۳۶۵: ۱۷۴).

کارکرد نظامی کرج اهمیت ویژه‌ای دارد؛ به جهت موقعیت خاص جغرافیایی و قرار گرفتن در میان سلسله کوه‌هایی چون: راسوند، فرقدر، شهباز و تنگه‌ها و قرار گرفتن در مسیر ارتباطی شمال به جنوب و غرب کشور و همچنین قلعه‌ها و استحکامات نظامی باعث شد که این شهر در طول تاریخ شاهد زد و خورد‌های سیاسی - نظامی حکام کشوری و محلی با یکدیگر یا با اقوام بیگانه باشد؛ بدون شک انتخاب این شهر به عنوان مرکزی حکمرانی «آل عجل» نیز به جهت کارکرد نظامی و امنیتی آن بوده است.

در تأیید مطلب فوق «یعقوبی» در کتاب «البلدان» بیان می‌دارد که دژها و قصرهای شهر به دست «عجلیان» ساخته شد (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۳۹)؛ و اصطخری به آمدن عیسی بن‌ادریس به بوهن کره و ایجاد قلعه نظامی و لشکرگاه در آن اشاره کرده است (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۵).

مؤلف کتاب «تاریخ مغول» به اهمیت قلعه فرزین و پناه گرفتن سلطان محمد خوارزمشاه بر اثر هجوم مغولان می‌پردازد و آن را یکی از قلعه‌های کرج معرفی می‌کند و می‌نویسد: «کرج شهری بوده است، در ۳۰ فرسخ جنوب شرقی همدان، نزدیک سلطان آباد (اراک)» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۳۸).

۲. ابودلف قاسم بن عیسی عجلی کرجی (۱۵۰-۲۲۶ ق)

یکی از سرداران برجسته بود که به دلیل ویژگی‌های نظامی و شجاعت خود، مورد توجه خلفای عباسی قرار گرفت و در دوران خلافت مأمون عباسی حکومتی نیمه مستقل در کرج ابودلف تشکیل داد و توانست موقعیت سیاسی و نظامی مهمی در این منطقه برای خود ایجاد کند، ابودلف قاسم بن عیسی بود. او شیخ خاندان ابودلف از تیره بنی عجل - شاخه‌ای از بنی بکر بن وائل - بود. قبیله وی در نبرد ذوقار که میان اعراب و ایرانیان روی داد در کنار بنی شیبان تیره دیگری از بنی بکر بن وائل، ایرانیان را شکست دادند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۴۹۱/۴). اینان را از عبادیان (مسیحیان) اهل حیره و از جمله جهابذة آنجا دانسته‌اند (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۲۴۷).

الف) تشکیل حکومت ابودلفی در کرج

تشکیل حکومت ابودلفی در کرج به عنوان یکی از رویدادهای مهم تاریخ اسلامی در قرن سوم هجری قمری شناخته می‌شود. آغاز شهرت این خاندان در دوره اسلامی در زمان ادريس بن معقل، نیاکان ابودلف قاسم بن عیسی است. بلاذری از زندانی شدن او در کوفه به سبب قتل یکی از تجار قراي همدان (مس خنداب) و عدم ارسال مالیات به مرکز خلافت در دوره هشام بن عبدالملک (۱۲۵-۱۰۵ ه.ق) به دستور یوسف بن عمر ثقفی والی اموی عراق یاد کرده است (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۴۱-۴۴۲). اما ابن رسته و ابن اثیر به گونه‌ای دیگر این روایت را نقل می‌کنند. ابن اثیر می‌نویسد: عیسی بن معقل، عامل خالد بن عبدالله قسری بود و چون یوسف ثقفی ولایت عراق یافت، او و برادرش ادريس متهم شده بودند که برای خلافت بنی عباس دعوت و تبلیغ می‌کنند و بدین جهت آنان را زندانی کردند (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۱۶۰/۸). ابن رسته در این باره می‌نویسد: ادريس در اندیشه خروج بر امویان بود، اما جرأت آن کار را پیدا نکرد و به شهر بصره رفت و سپس در ایالت جبال (عراق عجم) سکنی گرفت (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۲۰۶).

از بحث نویسنده «طبقات سلاطین اسلام» بر می‌آید که عیسی و ادريس و فرزندانشان به راهزنی اشتغال داشتند، پس از این کار توبه کردند و عشیره خود را گردآورده و در محل کرج اقامت گزیدند؛ و نهر آبی به آنجا آوردند و سپس ابودلف (قاسم) بر آبادی آن افزود و آنجا را شبیه به شهر کرد (لین پل، ۱۳۱۲: ۱۱۳). ابودلف در روزگار هارون الرشید (۱۷۵-۱۹۳ ق) جانشین پدرش در کرج شد و به گسترش و افزایش ساختمان‌ها و دژ و باورهای آن شهر همت گمارد، و آن را «بلد الکرج» نامید و مرکز امارت خود نهاد.

در موضوع کشمکش میان دو فرزند هارون الرشید، امین (۱۹۳-۱۹۸) و مأمون (۱۹۸-۲۱۸) بر سر خلافت، یاد کرده‌اند که در آغاز ابودلف چون در خدمت محمد امین بود، در سال ۱۹۵ ه.ق به دستور امین همراه با علی بن عیسی بن ماهان به جنگ طاهر بن حسین رفت. طاهر به او نامه نوشت و به بیعت با مأمون فراخواند که او سرباز زد. او از شکستن پیمان با امین ابا کرد و گفت راهی برای نقض و فسخ آن نمی‌یابم، ولی در جای خود خواهم ماند تا ببینم کدام یک از طرفین غالب شود. طاهر هم از او منصرف شد و بی‌طرفی او را پسندید و در کرج اقامت گزید.

پس از این ماجرا او در کرج باقی ماند تا آنکه مأمون او را به سال ۲۱۴ هجری به نزد خود فراخواند. او شتاب کرد ولی سخت بیمناک بود. خویشان و اقوام او به او گفتند تو یگانه سالار و رئیس بزرگوار عرب هستی و تمام عرب نسبت به تو مطیع هستند اگر صلاح بدانی در کرج بمان و ما از تو دفاع خواهیم کرد. او قبول نکرد و رفت و این شعر را بیان کرد:

اجود بنفسی دون قومی دافعاً لمانا بهم قدماً و اغشی الدواھیا
واقتمح الامر المخوف افتحامه لأدرک مجدداً او اعاود ثاویاً

^۱ من به جای مردمم، خود را قربانی می‌کنم، ایمان آنها را پیش می‌برم و احساساتم را پنهان می‌کنم و چیز ترسناک در اعماقم منفجر شد تا من به شکوه برسیم یا به وحشت برگردم.

وقتی نزد مأمون رسید مأمون نسبت به او احسان کرد و به علو مقام و جاه و جلال وی افزود (لین پل و دیگران، ۱۳۷۵: ۴۲/۱). ظاهراً حضور او نزد مأمون به عنوان آغاز رسمی حکومت آن‌ها از سال ۲۱۵ هجری بوده که تا حدود ۲۸۵ هجری در کرج استمرار یافت و به صورت نیمه مستقل بوده است. صاحب کتاب «طبقات سلاطین اسلام» می‌نویسد: «ابودلف عجلی یکی از سرداران مأمون خلیفه عباسی بود که از جانب او به حکومت همدان (کرج) منصوب گردید و این حکومت به ارث پسرش عبدالعزیز و نوادگانش رسید» (لین پل، ۱۳۱۲: ۱۱۲). مؤلف کتاب «خاندان‌های حکومتگر» می‌نویسد: «ابودلف قاسم عجلی از فرماندهان ارتش امین خلیفه عباسی قبل از مأمون بود که در حوالی سال ۲۱۵ ه. ق به حکومت همدان منصوب شد (این خاندان عربی‌الاصل به نام «عجلیین» نیز موسوم‌اند). در کرج حکومتی نیمه مستقل برافراشت» (لین پل و دیگران، ۱۳۷۵: ۲۲۴/۱).

ب) جنگ‌های ابودلف با خرمدینان

جنگ‌های ابودلف با خرمدینان به عنوان یکی از بخش‌های مهم تاریخ این فرمانده عربی در دوران عباسیان شناخته می‌شود. ابودلف عجلی با عده‌ای از لشکریان خود در یاری افشین در مقابله با بابک شرکت فعالی داشت به نحوی که قدرت و مقام او موجب کینه و حسد افشین می‌شود و قصد کشتن وی را دارد.

در فتح شهر «بَدَ» پایتخت بابک «ابودلف سردار عجلی مشهور با گروهی بدون فرمان افشین خود را به جعفر رسانیدند و به شهر «بَدَ» لطمه زدند. در آن هنگام مجاهدین به فرماندهی ابودلف فریاد زنان خود را به دیوار و حصار شهر رسانیدند و به دیوار آویختند» (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۱۰/۱۱).

«بیهقی» در بیان دفع غائله خرمیه و رهایی ابودلف قاسم عجلی از دست افشین، فرمانده سپاه معتصم که با یکدیگر رقابت تنگاتنگی داشتند، گزارش عبرت‌انگیزی ارائه می‌دهد: «اسماعیل بن شهاب از احمد بن ابی داؤد نقل می‌کند که به خدمت خلیفه رفتم - داخل شدم و خلیفه را سخت اندوهگین یافتم و علت دلتنگی او را جو یا شدم. بفرمود شب محمد افشین که در اثر خدماتش مورد عنایات ما قرار گرفته و مهربانی‌های ما مغرورش ساخته نزد من آمد و با سوگند و التماس خواهان اجازه کشتن ابودلف شد، من نیز در اثر اصرار اجازتش دادم. اکنون بر این کار سخت اندوه‌ناکم که بیم آن می‌رود آن مرد خدمت‌گزار به ناحق کشته شود. من رخصت خواسته به منزل افشین رفتم و با خود عده‌ای از کسانم را نیز بردم. احمد گوید من وارد شدم و در این دم پیام امیرالمؤمنین به تو می‌گویم او فرموده، که اگر قاسم را بکشی ترا در عوض قصاص کنم، افشین را رنگ دگرگون شده برخورد بلرزید. سپس یاران خود را به درون خواندم و گفتم بدانید که من پیغام خلیفه گزاردم و اینک ابودلف سلامت است و بیرون آمده با شتاب خود را به خدمت خلیفه رسانیدم و در هنگام عرض جریان امر افشین وارد شد و معروض داشت شب مرا بر ابودلف مسلط فرمودی و امروز به خلاص او پیغام فرستادی؟ خلیفه فرمود کی احمد بر ما دروغ نسبت داده است؟ برو او را به حرمت بازگردان چون برفت خلیفه گفت پیغام ناگفته چون رساندی گفتم برای حفظ خون مسلمانی گفت نیکو کردی، و این چنین باید کرد آنگاه کس فرستاد تا ابودلف را سوار کرده محترمانه به خانه من بردند» (بیهقی، ۱۳۶۸: ۱/۲۲۵-۲۲۰).

در بیان شجاعت و دلیری ابودلف اکثر منابع اذعان دارند و به نقل از «دائرةالمعارف بزرگ اسلامی» (به نقل از تنوخی، الفرج، ۶۹/۲-۷۰) چنین وصف می‌شود که: «وی از فرماندهان برجسته سپاه معتصم به سپهسالاری افشین اشروسی در پیکار با بابک خرمدین بود. پس از پایان جنگ افشین که گفته‌اند به سبب حسد بر شجاعت و فضلش او را خوش نمی‌داشت و فرصتی می‌جست تا

بر او دست یابد، وی سرانجام ابودلف را گرفت و حاضرش آورد تا به قتلش رساند. خبر به معتصم رسید و قاضی احمد بن ابی دؤاد را که از نزدیکان او و ابودلف بود بی درنگ برای نجات ابودلف فرستاد و این دؤاد با تهدید افشین، او را رهانید و به نزد خلیفه برد» (به نقل از ابوالفرج، ۲۵۱/۸-۲۵۰). اما بنا بر روایت تنوخی (الفرج، ۶۸/۲-۶۸) افشین همواره خلیفه را بر ضد ابودلف تحریک می کرد تا معتصم خود ابودلف را به افشین سپرد. ابودلف نیز از ابن ابی دؤاد یاری خواست و او بی اذن خلیفه، نزد افشین شتافت و خود را نماینده معتصم خواند و ابودلف را نجات داد» (سجادی و دیگران، ۱۳۷۲: ۴۶۴/۵).

افشین به عنوان سردار خلیفه (معتصم) مایل بود سرداران عرب را از پیرامون خلیفه دور کند و خود شخصاً کار بابک را با یاری گروه های ترک و اشروسی خویش به پایان برساند. شجاعت و دلیری که ابودلف در جنگ با بابک نشان می داد مورد رضای وی نبود. همچنین همانطور که در بحث توسعه قلمرو خزّمدینان اشاره شد، خزّمدینان در نواحی کرج و اطراف آن به توسعه دعوت خود پرداخته بودند که این مسأله برای ابودلف که حکمرانی منطقه را برعهده داشت فرصتی مغتنم بود تا در این جنگ به همراهی افشین ضربه مهلکی به سرکرده ایشان بزند.

از طرف دیگر، ابودلف سرداری از قوم عرب بود که حس ملیتی و تعصب عربی داشت. همچنین او مسلمان بود و فردی شیعه مذهب بود. در پیکار با بابک از خود رشادت ها نشان داد که این مسأله موجبات خشم بیشتر افشین را فراهم می کرد.

۲. امیر عبدالعزیز بن ابی دؤلف قاسم عجلی کرجی (۲۲۶-۲۶۰ ق.م)

امیر عبدالعزیز بن ابودؤلف قاسم عجلی کرجی (۲۲۶-۲۶۰ ق.م) از شخصیت های تاریخی مهم در دوران خود بود. البته اطلاعات موجود درباره او و رویدادهای زمانش بسیار محدود است. پس از درگذشت پدرش، ابودؤلف قاسم عجلی، به شهر کرج بازگشت که مقر او بود و تا مدت زیادی بر نواحی جبال، حتی اصفهان، حکومت کرد. او با احترام در این سرزمین حکمرانی می کرد و علی رغم آنکه نواحی اصفهان و جبال معمولاً تحت سلطه خلیفه (معتصم) به امرای ترک واگذار می شد، توانست قدرت و نفوذ خود را در ولایت ایغارین (کرج) حفظ کند. همچنین، وی و برادرش احمد به ساخت ابنیه و باغ های زیبا در اصفهان پرداختند که سال ها پس از مرگ آن ها باقی ماندند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۹۷/۲).

دربار عبدالعزیز به عنوان پناهگاهی برای بیچارگان و درماندگان شناخته می شد. او گاهی به ناراضیان محلی کمک می کرد و حتی برخی سادات علوی که تحت ظلم خلفای وقت بودند، به دربار او پناه می آوردند. امیر عبدالعزیز بر حسب مصالح زمان گاهی آن ها را پذیرفته و مورد احترام قرار می داد و گاهی نیز به دستورات خلافت عمل می کرد.

در دوران خلافت معتصم (۲۵۲-۲۵۵ ق.م)، ولایت کوهستان (جبال/همدان و اصفهان) به سردار ترک خلیفه، موسی بن بغا، واگذار شد. موسی مفلح خاقانی را با هزار و صد و سی نفر برای جنگ با عبدالعزیز فرستاد. نبرد سختی میان آن ها در یک میلی همدان در ۲۲ رجب ۲۵۳ هـ رخ داد که به شکست سنگینی برای عبدالعزیز منجر شد و او ناچار به کرج فرار کرد. مفلح و سپاهیانش بسیاری را اسیر کرده و غنائم زیادی به دست آوردند و گزارش فتح خود را کتبی به مرکز قشون فرستادند.

در مرتبه دوم، مفلح سپاه خود را گردآوری کرده و به سمت کرج حرکت کرد. او در مسیر کمین هایی برای سپاه عبدالعزیز گذاشت. عبدالعزیز چهار هزار نفر را به نبرد فرستاد، اما کمین مفلح باعث شکست دوباره او شد و عبدالعزیز به دژ خود در کرج پناه برد. مفلح پس از این پیروزی به کرج آمد و بسیاری از خانواده ابودؤلف را اسیر کرد، از جمله مادر عبدالعزیز؛ گفته اند که او هفتاد بار از سر کشتگان را به سامراء فرستاد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۶۳/۱۴ - ۶۲۶۲).

البته علی‌رغم این شکست، عبدالعزیز توانست حکومت ایغارین (کرج) را سال‌ها برای خود و جانشینانش حفظ کند. طبری مرگ عبدالعزیز بن ابودلف را در سال ۲۶۰ هـ ثبت کرده است (همان: ۶۲۷۲/۱۴).

۳. امیر دلف بن عبدالعزیز بن ابی دُلف عجلي (۲۶۰-۲۶۵ ق)

بعد از امیر عبدالعزیز، پسرش دلف بن عبدالعزیز که در اواخر حیات پدر در جمع‌آوری خراج جندی شاپور، شوشتر و اهواز در سال ۲۵۴ هجری از خود کفایت نشان داده بود، به حکمرانی جبال منصوب شد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۷۲/۱۴). در سال ۲۵۹ هجری شهر نیشابور به تصرف یعقوب لیث صفاری درآمد و خاندان «طاهریان» بر افتاد. در این زمان دلف بن عبدالعزیز حاکم اصفهان بود (ح ۲۶۰-۲۶۵). او در حمله‌ای که برخی از شورشیان به نواحی دینور کردند (۲۶۴ هـ)، توفیق قابل ملاحظه‌ای به دست آورد (همان: ۶۴/۱۵). پس از آن، دلف موضع خود را در ایغارین و قسمتی از بلاد جبال استحکام بخشید. اما در سال ۲۶۵ هجری، در اصفهان ناگهان «قاسم بن مه‌اه» به او حمله کرد و او را کشت (همان: ۶۴۸۰/۱۵). در انتقام قتل او در همین سال، گروهی از یاران امیر دلف به رهبری احمد بن عبدالعزیز به قاسم بن مه‌اه هجوم بردند و او را کشتند (همان، ۶۴۸۰/۱۵).

۴. امیر ابوالعباس احمد بن عبدالعزیز بن ابی دُلف عجلي (۲۶۵-۲۸۰ ق)

امیر ابوالعباس احمد بن عبدالعزیز بن ابی دُلف عجلي (۲۶۵-۲۸۰ ق) پس از کشته شدن «دُلف بن عبدالعزیز» و قیام احمد و جمعی از یاران دُلف علیه «قاسم بن مه‌اه» و قتل او، به امارت رسید. در آغاز، به نظر می‌رسد که وی حکومت «کاشان» را در دست داشته است. حسن بن محمد قمی در بیان این موضوع اشاره کرده است که «نخستین کسی که از سادات رضوی، به سال ۲۶۵ ق از کوفه به «قم» آمد، ابوجعفر موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر (ع) بود که در آن شهر مقام کرد و تا زمانی که عرب‌های قم به او پیغام فرستادند که باید از مجاورت ما برود، در آنجا ماند. سپس ابوجعفر موسی بن محمد به کاشان رفت. وقتی به کاشان رسید، احمد بن عبدالعزیز او را اکرام کرد و مقرر گردید که هر سال یک‌هزار مثقال طلا با یک سر اسب مسرج به او دهد» (قمی، ۱۳۱۳: ۲۱۶-۲۱۵).

صاحب کتاب «محاسن اصفهان» می‌نویسد: «او نیز مانند پدرانش فرمانروایی نواحی جبل را داشت و در شهر کرج سکونت داشت. در اوایل حکومت، رفتاری پسندیده و سیرت و خوی مناسب با مردم نواحی خود داشت و رعیت نواز بود، اما در آخر عمر به اسارت و تعدی روی آورد و پوست و گوشت مردم را می‌خورد» (مافروخی: ۱۳۲۸، ۷۰). این مرد با حوادث زیادی روبه‌رو شد و مأموریت‌هایی نیز از طرف خلافت بغداد به وی محول گردید. در سال (۲۶۶ ق) جنگی میان او و «بکتمر» ترکی رخ داد که سردسته ترک شکست خورد و به بغداد گریخت (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۸۹/۱۵).

مؤلف «تاریخ سیستان» در جایی یادآور شده است که احمد بن عبدالعزیز سپهسالار یعقوب لیث صفاری (۲۴۷-۲۶۵ ق) بوده است (بی‌نا، تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۴۲). پس از درگذشت یعقوب و امارت‌یابی برادرش «عمرولیث» (۲۶۵-۲۸۷ ق)، شهر اصفهان که در قلمرو امارت خاندان «عجلی» بود، به عمرولیث واگذار شد. مورخان گزارش کرده‌اند که در سال ۲۶۶/۲۶۵ ق. امیر احمد بن عبدالعزیز همچنان به عنوان حاکم آنجا ابقا شد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۸۶/۱۵). نام‌های این دو امیر - عمرولیث به عنوان صاحب اختیار آن شهر و احمد بن عبدالعزیز به عنوان حکمران - بر سکه‌های درهمی مورخ به سال ۲۶۹ ق یاد شده است (فرای، ۱۳۷۲: ۱۱۸/۴).

پس از سرکشی و نقض عهد عمرو (۲۷۱ هـ)، روابط او با معتمد عباسی تیره شد و همین اقدام تأثیر زیادی در سقوط سریع او داشت. سپاهیان خلیفه تحت فرماندهی احمد بن عبدالعزیز ابودلف توانستند عمرو را پس از پیکاری خونین به سمت مشرق برانند و غنائم زیادی به دست آورند (اشپولر، ۱۳۷۲: ۱۳۵/۱). رویدادهای سال‌های ۲۷۵-۲۷۶ در گزارش‌های مورخان اندکی ناهمسان هستند. طی این مدت، یک شکست دیگر احمد بن عبدالعزیز در فارس از سپاه عمرولیث و عقب‌نشینی او به اهواز و برقراری صلح میان آن دو گزارش شده است (فرای، ۱۳۷۲: ۱۲۰/۴).

به نظر می‌رسد که در مناسبات امارت احمد بن عبدالعزیز و خلافت عباسی (معتضد) ابهامی وجود دارد و ظاهراً اختلافی پدید آمده است که علت آن مشخص نیست. چنین برمی‌آید که از امیران کرجی تخلف یا تعرضی نسبت به خلفای عباسی سر زده است؛ چنانکه مسعودی نیز به گونه‌ای مبهم بدان اشاره کرده است (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۳۹/۲).

در این زمان، عمرولیث صفاری در اوج اقتدار بود، اما «رافع بن هرثمه» (کشته ۲۸۴ ق) تهدیدی برای نواحی خراسان محسوب می‌شد. در سال (۲۷۶ ق)، «موفق» خلیفه عباسی نام عمرولیث را از «اعلام» فرمانروایان خلافت بغداد حذف کرد و خود به سرزمین جبال آمد؛ زیرا شنیده بود که «ادکو تکین» ترکی مالی عظیم گردآوری کرده است، اما چیزی نیافت. سپس به کرج رفت و قصد اصفهان نمود. احمد بن عبدالعزیز همراه با سپاه و خانواده‌اش از شهر بیرون شد و سرای خود را با فرش‌هایش ترک کرد تا «موفق» در آنجا فرود آید (طبری، ۱۳۷۵: ۶۵۱۱/۱۵).

در سال ۲۸۰ ق، رافع بن هرثمه نسبت به فرمان خلیفه «معتضد» اظهار عصبانیت کرد و رسول خلیفه را برای مدتی اجازه بازگشت نداد؛ همچنین پشت عمال خلافت را لرزاند تا ری پیش آمده بود. دفع این غائله از طرف مرکز خلافت به احمد بن عبدالعزیز ارجاع شد. او نیز لشکری برای دفع رافع فرستاد و با اینکه اسپهبد «رستم بن قارن» و برخی دیگر از امرای طبرستان رافع را علیه خلیفه تحریک می‌کردند، احمد شکست سختی بر رافع وارد کرد و او را از ری بیرون راند و خود وارد شهر بزرگ عراق عجم (ری) گردید (مسعودی، ۱۳۷۴: ۴۸۵/۲). رافع پس از این شکست به سوی «گرگان» عقب‌نشینی کرد. قصد داشت با احمد بن عبدالعزیز سازش کند تا خراسان را بازستاند؛ اما خبر یافت که وی در «ری» درگذشته است (۲۸۰ ق) یا به گفته برخی دیگر در اصفهان که حکومت آنجا را داشت ناگهان فوت کرده است (همان: ۲۴۴/۲).

۵. امیر عمر بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی (۲۸۰-۲۸۳ ق)

امیر عمر بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی (۲۸۰-۲۸۳ ق) پس از درگذشت احمد بن عبدالعزیز، پسرش «علی بن احمد» عجلی خود را جانشین او اعلام کرد. رافع بن هرثمه از گرد راه فرا رسید و جنگی در گرفت که در آن «علی بن احمد» در نزدیکی ری شکست خورد و ناگزیر به اصفهان عقب‌نشینی کرد. در این وضعیت، اختلاف بر سر امارت «عجلی» نیز بالا گرفت و عمرو بن لیث صفاری خواست از این اختلافات بهره‌برداری کرده و نیشابور و خراسان را تصرف کند. ناگهان علی بن احمد عجلی به رافعه بن هرثمه پیوست (اشپولر، ۱۳۷۲: ۱۳۸/۱).

طبری درباره امارت او می‌گوید: پس از مرگ احمد بن عبدالعزیز و به واسطه پیروزی بر رافع بن هرثمه و تصرف ری، برخی به هیجان آمده و بهانه‌جویی آغاز کردند و به مطالبه جیره و مواجب خود پرداختند و خانه دبیر او (اسماعیل بن محمد مثنی) را غارت کردند. در این میان «عمر» و «بکر» پسران عبدالعزیز در ریاست به منازعه برخاستند. سرانجام عمر بن عبدالعزیز امارت یافت؛ اما خلیفه (معتضد) برای او منشور ولایت را نوشت. رافع نیز که تفرقه و اختلاف سپاه بنی دلف را دریافت، دوباره قصد «ری» کرد. عمر

از عهده مقابله با او برنیامد و به اصفهان گریخت و شهر «ری» مجدداً به دست رافع افتاد. اما رافع که با وجود تصرف «ری» موضع خود را در برابر عمرولیث متزلزل می‌دید، برای اینکه از جانب بنی‌دلف آسوده خاطر گردد، با وی از در صلح درآمد و به دنبال تعقیب و انتقام از او نشد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۶۵۴/۱۵).

در این زمان خلیفه (معتضد) خروج رافع و تهدید عمرولیث و تحریک دائم علویان طبرستان را تهدیدی علیه مرکز خلافت می‌دید. برای اینکه امور مشرق خلافت را سامان دهد، سفری در سال ۲۸۱ هجری به حدود سرزمین جبال انجام داد و آهنگ ناحیه «دینور» کرد. فرزند خود «مکتفی» را بر «ری» والی کرد و قزوین، زنجان، همدان، قم، ابهر و دینور را به آن ولایت پیوست. همچنین «احمد بن ابی‌الاصبع» را بر دبیران وی ریاست داد و مخارج سپاه وی و املاک «ری» را به «حسین بن عمرو نصرانی» سپرد. اصفهان، نهاوند و کرج را نیز به عمر بن عبدالعزیز تفویض کرد و سپس به سرعت به سوی بغداد بازگشت (همان: ۶۶۵۶/۱۵).

در سال ۲۸۲ ق، معتضد خلیفه عباسی مجدداً سفری به جبال کرد و به «کرج» هم رسید و اموال فرزند ابی‌دلف را تصرف کرد. او نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نوشت که از او یک گوهر که نزد وی بود مطالبه کرد؛ عمر هم آن را فرستاد و خود را از مسیر راه او کنار کشید (ابن‌اثیر، ۱۳۶۵: ۳۰۶/۱۲). ظاهراً اختلاف و نزاع همچنان بین «بکر» و «عمر» وجود داشت که این مسأله برای خلیفه نیز مایه دغدغه خاطر بود.

سرانجام عمر بن عبدالعزیز با درخواست امان و فرمانبرداری از خلیفه به سوی بغداد رفت. خلیفه به سرداران دستور داد تا از او استقبال نمایند که «قاسم بن عبیدالله» و سرداران به پیشواز وی رفتند. معتضد به انتظار او نشست و وی به حضور معتضد رسید که به او خلعتی داد و اسبی با زین و لگام مزین به طلا به او بخشید. همچنین برای وی و خانواده‌اش منزلی در کنار پل مهیا کردند (ابن‌اثیر، ۱۳۶۵: ۳۰۶/۱۲).

بکر بن عبدالعزیز که با مخالفان خلیفه توافق کرده بود، در اصفهان چندی با نیروهای خلیفه از جمله با «عبیدالله بن سلیمان» وزیر خلیفه و «عیسی نوشری» که کار اصفهان را برعهده گرفته بود، در افتاد. سرانجام در سال ۲۸۴ هجری در حدود اصفهان از سپاهیان نوشری شکست خورد و بسیاری از مردان او کشته شدند و اردوگاهش غارت گردید (همان: ۶۶۶۹/۱۵ و ۶۷۱). او در سال ۲۸۵ ق. با گروهی از یاران خود به نزد محمد بن زید علوی رفت که در طبرستان علیه عباسیان معترض شده بود. هرچند در طبرستان مورد اعزاز واقع شد، توانست اعتماد سید علوی را جلب کند و چندی بعد به دستور «محمد بن زید» مسموم شد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۴۸۵/۲).

۶. ابولیلی حارث بن عبدالعزیز بن ابی‌دُلف عجلی (متوفی ۲۸۴ ق)

ابولیلی حارث بن عبدالعزیز بن ابی‌دُلف عجلی (ف ۲۸۴ ق.) کوچک‌ترین فرزند عبدالعزیز بن ابی‌دلف کرجی از میان پنج برادر عجلی بود. دوره فرمانروایی او مدت زیادی نپایید. پس از عمر بن عبدالعزیز، در حالی که در زندان برادر خود محبوس بود و از آنجا که عمر تسلیم معتضد شده و بکر هم به طبرستان گریخته بود، حارث میدان را از رقابت خالی احساس کرد و موفق شد با همکاری یکی از خادمان متخصص خود، از قلعه «رز» که به روزگار ابودُلف قاسم عجلی ساخته شده بود و اکنون در دست «شفیع خادم» بود، با قتل شفیع فرار کند. نتیجه این اقدام شورش غلامان قلعه بود. ابولیلی به آنها گفت: «من شفیع را کشته‌ام و هر که نزدیک آید، او را نیز خواهم کشت. شما باید مطیع من باشید و همه در امان خواهید بود و نسبت به همه نیکی خواهم کرد.» که در نتیجه غلامان اطاعت

کردند و از آن محل خارج شدند (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۷/۱۳-۸).

کتاب «محاسن اصفهان» در وصف او اینگونه می نویسد: «ابولیلی بن الحارث بن عبدالعزیز» در وقت آنکه خروج کردن بر سلطان ساز داد و با نوشری محاربت آغاز نمود از فساد دماغ و تصور باطل ضیاع اصفهان مال و خراج آن بر جماعت و طایفه خود قسمت کرد و خانه های ایشان را بر ایشان بخش داد، بعد از وقوف ایشان بر این حال بدل و زبان یکی شده به حضرت ملک متعال به تصریح و ابتهال دفع آن حال و خلاص از آن و بال بدی استدعا نمودند» (مافروخی، ۱۳۲۸: ۸۳).

۷. امیربکر بن عبدالعزیز بن ابی دُلف عَجَلی (۲۸۰ - ۲۸۵ ق)

امیر بکر بن عبدالعزیز بن ابی دُلف عَجَلی (۲۸۰ - ۲۸۵ ق) آخرین امیر خاندان ابودُلف کرجی است. نخستین یادکرد از او به حوادث سال ۲۷۱ هجری برمی گردد، زمانی که در جنگ برادرش، امیر احمد بن عبدالعزیز، با کارگزار عمرولیث صفاری در فارس شرکت داشت. پس از شکست امیر صفاری و تثبیت قدرت برادرش، بکر به دستور او قطعه ای از فارس را غارت کرد و با غنائم به اصفهان بازگشت (بی نا، تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۴۲).

پس از مرگ برادرش احمد در سال ۲۸۰ ق، عمر بن عبدالعزیز که قائم مقام امارت بود، در اصفهان به حکومت نشست. بکر با عمر بن عبدالعزیز بر سر جانشینی به نزاع پرداخت (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵/۶۶۶۹). اگرچه او ناگزیر به پذیرش وضعیت جدید شد، تلاش کرد تا قلمرو امارت و اقطاع پیشین خود را حفظ کند و حتی به گسترش آن نیز پرداخت. امارت بکر بن عبدالعزیز بر مرکز فرمانروایی خاندان ابودُلف، یعنی کرج، تأثیرگذار بود. در سال ۲۸۲/۲۸۱ که خلیفه معتضد به جبال آمد و مالیات طلب کرد، بکر به پاسخگویی و اجابت خواسته های وی پرداخت (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵/۶۶۶۰).

در سال ۲۸۳ هجری، هنگام لشکرکشی عبیدالله بن سلیمان وزیر معتضد و «بدر کبیر» به سرزمین جبال، بکر به همراه برادرش عمر به مقابله رفت. اما او زودتر از برادر برای زنده نگه داشتن وزیر خلیفه رفت و در آن دیدار وعده حکمرانی برادرش را به شرط جنگ با خود دریافت کرد. وقتی عمر نیز برای زنده نگه آمد و قرار شد هر دو برادر برای حل مسائل به بغداد روند، بکر پس از شنیدن خبر استیلا عیسی نوشری بر اصفهان که ظاهراً از سوی برادرش عمر انجام شده بود، از آنجا فرار کرده و به اهواز رفت (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵/۶۶۶۹). در سال ۲۸۴ هجری جنگ دیگری میان بکر بن عبدالعزیز و عیسی نوشری در نزدیکی اصفهان رخ داد که طی آن مردان بکر کشته یا فرار کردند و خود بکر با تعدادی از همراهان جان سالم به در برد و به طبرستان پناه برد. او تا سال ۲۸۵ هجری که درگذشت، در کنار داعی محمد بن زدی علوی زندگی کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵/۶۶۶۹).

با مرگ بکر بن عبدالعزیز در سال ۲۸۵ هجری، امارت خاندان ابودُلف پایان یافت و اقطاع ایغارین (کرج - برج) نیز از دست آنان خارج شد و این خاندان دیگر نتوانستند حکمرانی خود را در جبال ادامه دهند و حکومت نیمه مستقل آنها در کرج و نواحی جبال به پایان رسید. اما این انقراض باعث نشد تا اعتبار برخی رجال این خاندان در درگاه خلافت از بین برود. تا مدتی طولانی این رجال منبع خدمات بزرگی در دستگاه خلافت بودند؛ از جمله ابوالقاسم هبه الله بن علی بن جعفر بن علکان بن ابی دُلف القاسم بن ادريس که وزارت خلیفه القائم بامرالله را بر عهده داشت (سجادی و دیگران، ۱۳۷۲: ۵/۴۶۵).

امارت این خاندان نمونه ای از حکومت سلاله های کوچک تحت تابعیت خلفا را نشان می دهد. این فرمانبرداری جز در موارد خاص نقض نشد و ولایت ایغارین (کرج و برج) به عنوان اقطاع دائمی به این خاندان واگذار شده بود. آنان در مقابل مبلغ معینی که سالانه به عنوان حق اقطاع پرداخت می کردند، از هرگونه مالیات دیگر معاف بودند. ادامه فرمانروایی آنان همواره وابسته به تأیید ظاهری

یا رسمی خلیفه بغداد بود و هرگاه نسبت به خلیفه تمرد می کردند، تنها با جلب رضایت او می توانستند ادامه حکومت خود را ممکن سازند. انقراض این خاندان عمدتاً ناشی از عصیان‌ها و سرکشی‌های آنان علیه قدرت بی ثبات خلیفه یا رقبای جدید قدرت بود.

نتیجه‌گیری

شهر کرج ابودلف به عنوان یکی از مراکز مهم تاریخی و فرهنگی ایران، در طول تاریخ خود همواره محل تردد کاروان‌ها و مورد توجه اقوام و حکام مختلف بوده است. این شهر به دلیل موقعیت سوق الجیشی و ژئوپلیتیک ویژه‌اش، در مسیرهای اصلی تجارت و ارتباطات قرار دارد و به همین دلیل نقش بسزایی در تحولات سیاسی، نظامی و اقتصادی منطقه ایفا کرده است. موقعیت جغرافیایی کرج در ایالت عراق عجم، آن را به یک مرکز حیاتی برای سپاه‌های عرب تبدیل کرد. با ورود اسلام و فتح نواحی مختلف ایران توسط اعراب مسلمان در اوایل سده نخست هجری، کرج به دلیل قرار گرفتن در مسیر راه‌های مهم، به یک مرکز نظامی-سیاسی تبدیل شد. این شهر نه تنها محلی برای استقرار سپاه عرب‌ها بود، به عنوان نقطه‌ای استراتژیک برای کنترل و نظارت بر مناطق اطراف نیز عمل می‌کرد. در این دوران اهمیت کرج به طور چشمگیری افزایش یافت و به یکی از مراکز کلیدی برای خلافت عباسی تبدیل شد.

در حدود سال ۲۱۵ هجری قمری ابودلف بن عیسی قاسم عجللی، یکی از فرماندهان ارتش خلیفه عباسی، به حکومت ایالت جبال منصوب شد. او با تأسیس دولتی نیمه مستقل در کرج، زمینه را برای حکمرانی جانشینان خود فراهم کرد که تا سال ۲۸۵ هجری قمری در این شهر حکومت کردند. این حکومت نه تنها به تقویت موقعیت نظامی کرج کمک کرد، باعث رونق اقتصادی و اجتماعی این منطقه نیز شد.

نقش عمده‌ای که کرجیان عجللی در آغاز امارت خود برای دستگاه خلافت داشتند، سرکوب دیلمیان و خرمیان بود. این مشارکت در کارزارهای خلفای عباسی علیه این گروه‌ها نشان‌دهنده اهمیت نظامی آنها بود. آنها در مناسبات نظامی مرکز ایران شرکت فعالی داشتند و در مقابله با صفاریان و برخی امیران سرکش دیگر علیه خلافت عباسی نقش مهمی را ایفا کردند. تقریباً همه هفت امیری که از میان ابی دلفیان به حکومت کرج رسیدند، وفادار به خلافت عباسی بودند. هرچند مذهب آنها شیعه بود و از این جهت با خلافت عباسی اختلاف داشتند، هیچ‌گاه تلاش نکردند که این موضوع را به عنوان مبنایی برای مناسبات خود با خلافت قرار دهند. این وفاداری نشان‌دهنده تدبیر سیاسی آن‌ها بود؛ زیرا آنها می‌دانستند که حفظ روابط مثبت با خلافت عباسی می‌تواند منافع بیشتری را برای آنها به همراه داشته باشد. حتی زمانی که سادات علوی به آن‌ها پناه می‌آوردند، کرجیان عجللی تا حدی راضی به همراهی با سادات بودند که موجب رنجش خاطر خلافت عباسی نشوند. از این رو، می‌توان گفت حکومت ابی دلفیان و فعالیت‌های نظامی آنها عمدتاً در راستای منافع خلافت عباسی و قبایل عرب در ایران بوده است.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که کرج ابودلف با تاریخ غنی خود نه تنها به عنوان یک مرکز نظامی و سیاسی بلکه همچنین به عنوان یک کانون فرهنگی و مذهبی شناخته می‌شود. موقعیت استراتژیک این شهر باعث رونق آن شده است؛ اما همزمان آن را در معرض تهدیدات نظامی نیز قرار داده است. تاریخ پر فراز و نشیب کرج ابودلف نشان‌دهنده تعاملات پیچیده میان قدرت‌های مختلف سیاسی و فرهنگی است که بر سر کنترل این منطقه مهم تاریخی شکل گرفته‌اند.

منابع

- ابن اثیر، عزّ الدین علی (۱۳۶۵). *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی، تهران: نشر علی اکبر علمی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۵). *تاریخ مغول*، تهران: نشر امیرکبیر.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵). *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: نشر امیرکبیر.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۱۳۴۹). *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی و کرامت الله افسر، تهران: نشر بنیاد فرهنگ ایران.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۲). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۲، ترجمه مریم احمدی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحاق (۱۳۶۸). *مسالك و ممالک*، ترجمه ایرج افشار، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، امام حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله (۱۳۰۴). *اخبار اصفهان*، ج ۱، چاپ سنگی.
- بارتولد، ویلهلم (۱۳۵۸). *تذکره جغرافیایی ایران*، ترجمه حمزه سردادور، تهران: نشر توس.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۳۷). *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۶۸). *تاریخ بیهقی*، ج ۱، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: نشر سعدی.
- حریری، ابومحمد قاسم بن علی (۱۳۶۵). *مقامات حریری*، ترجمه علی رواقی، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- دایره المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۷۲). ج ۲ و ۵، تهران: نشر مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- دهگان، ابراهیم (۱۳۶۸). *تاریخ اراک*، دو جلد، تهران: نشر زرین و سمین.
- ذیحی، مرتضی (۱۳۸۰). *تاریخ اجتماعی اراک (احزاب، مطبوعات، شخصیت ها)*، اراک: نشر پیام دیگر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر اساطیر.
- عباسی، حجت اله (۱۳۸۶). *شهر باستانی آستانه*، تهران: نشر آرون.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۱۳). *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسین بن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی، تهران: چاپ مطبعه مجلس.
- گردآورنده: رن. فرای (۱۳۷۲). *تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: نشر امیرکبیر.
- گردآورنده: جی. آ. بویل (۱۳۷۱). *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران: نشر امیرکبیر.
- لین پول و دیگران (۱۳۶۳). *تاریخ دولت های اسلامی و خاندان های حکومتگر*، ترجمه صادق سجادی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- لین پول، استانی (۱۳۱۲). *طبقات سلاطین اسلام*، ترجمه عباس اقبال، تهران: نشر کتابخانه مهر.
- محتاط، محمد رضا (۱۳۶۸). *سیمای اراک*، تهران: انتشارات آگه.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۷۴). *مروج الذهب فی معادن الجوهر*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم، فی معرفه الاقالیم*، ج ۲، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- نویسنده مجهول (۱۳۶۶). *تاریخ سیستان*، به اهتمام: ملک الشعرا بهار، تهران: نشر پدیده.

- نویسنده مجهول (۱۳۶۲). *حدود العالم من المشرق والي المغرب*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: نشر طه‌وری.
- نویسنده مجهول (۱۳۱۸). *مجممل التوارینخ و القصص*، تألیف سال ۵۲۰ هجری، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: طبع کلاله خاور.
- وکیلی طباطبائی تبریزی، رضا (۱۳۹۵). *تاریخ عراق (سلطان آباد= اراک)*، به کوشش محمد مددی، تهران: نشر آیندگان.
- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۳۸۱). *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.